

سوژه خودکار و پارادوکس آن

این نوشتاری است به بهانه ی جنگ میان حماس و اسرائیل از دیدگاه نقد اقتصاد سیاسی. در مرکز عموم گفتمانهای سیاسی روزمره درباره جنگ میان دو جبهه ی تروریستی حماس که نمونه وار سمبل شیزوفرنی گونه تروریسم بی عاطفه و بی رحم بربر منش است، و جبهه ی تروریستهای دیگری که بهشت خود را روی جهنم دیگران بنا کرده اند و با وجودی پر از شراره های انتقام و تنفر و بیگانه از کمترین اصل اخلاقی به بهانه ی جنگ با تروریسم دیوانه وار باران بمب بر سر ساکنین زندان غزه فرو میریزند، به درستی گفتگو بر سر این نیست که در جدال میان فلسطینی ها و اسرائیل حق با کیست و راه چاره اساسی برای خاتمه این جنگ چیست. تقریباً برای تمام آنهایی که نگران از ادامه بی افق این کشتار دیوانه وار هستند، آغاز و روند تاریخی تحولات آن روشن است. همه این را میدانند که این کشمکش خونین قرن ۲۰ و ۲۱م مانند بسیاری از جنگهای قرون گذشته، بخاطر زمین و توسعه ی قلمرو قدرت است.

این برای همه علاقمندان اندیشمند به این کشمکش روشن است که هسته ی ایدئولوژی سیاسی بخش بزرگی از حکومت اولترا ارتودوکسهای بر سر کار در اسرائیل باور به تعالیم تورات در مورد سرزمین موعود است. در تلمود آمده است که هرکس که داخل ارض موعود زندگی کند مؤمن شمرده میشود و هرکس که خارج از آن زندگی کند، خدا با او نخواهد بود. اما اصالت مقدس این تعالیم یهوه، خدای پادشاهی بنی اسرائیل، مانند تمام سنن میراث مردگان در عصر سرمایه داری، تحت الشعاع قانون مقدس ارزش افزایی سرمایه قرار گرفته اند، کار کرد آنها گرچه در آگاهی کاذب توده باورمند به احکام مقدس تورات احکامی ایدئولوژیکی اند، اما در واقعیت پیش شرط سرمایه های ریخته شده برای شهرک سازی در زمینهای اشغال شده اند. توسعه طلبی زمینهای ارض موعود اساساً یک بهانه ایدئولوژی است برای حدود ۶۷۰ شرکت آمریکایی، اروپایی و ژاپنی برای ارزش افزایی سرمایه هایشان. سرمایه این شرکت ها باید پیوسته در روند ارزش افزایی در دوران باشد. تصور اینکه یک شرکت سرمایه گذار بدون دلیل اجتناب ناپذیر دست از ارزش افزایی بکشد، مانند تصور زنی است که هنگام زایمان بخواهد از زاییدن خودداری کند، (شرح مقوله ارزش افزایی "سوژه خودکار" در پایین آمده است).

هدف از این نوشتار اثبات این نظر است که، به دور از هرگونه پیش داوری سیاسی، سیاست شهرک سازی ها و توسعه طلبی اسرائیل و راندن فلسطینی ها از خانه و کاشانه، نه به دلیل باورهای ایدئولوژیک به آیات تورات و ادعای احزاب مذهبی افراطی (مانند لیکود) در دولت بر سر کار اسرائیل بلکه همچون قانون بی چون و چرای کارکرد سوژه خودکار (سرمایه) است. سیاست حاکم در اسرائیل دارای خصلت دوگانه است، از یک سو زیر تاثیر ایدئولوژیک احکام توراتی، توهمات جناح های اولترا ارتودوکس نسبت به ارض موعود و رویای حاکمیت بر زمین های غرب رود اردن و از سوی دیگر الزامات گریز ناپذیر مجموع تمام اشکال سرمایه (مولد، تجاری، پولی) که با هم همزمانی تاریخی دارند و دوروی یک سکه اند. ارض موعود زمینه و توجیه ای است برای توسعه ی تنگناهای فضایی سرمایه های شرکتی اصلی یا حاشیه ای دست اندر کار شهرک سازی، مانند: اچ بی، زیمنس و تکزاسز، شرکت پوما، هیوندا سازنده بولدوزرهای صنایع سنگین.

چراغی توسعه طلبی اسرائیل را نمی توان با شرح مفصل تاریخ رنج های چند هزارساله ی قوم یهود و یهود ستیزی «مدرن» هولوکاست و سرگردانی آن قوم برای یافتن به حق یک پناهگاه امنی برای

رهایی از تهدید تاریخی یهودی ستیزی توضیح داد بلکه با نقد اقتصاد سیاسی بافت یک کشور سرمایه داری با درجه بالای پیشرفتگی و نیاز توسعه طلبانه و ناسازگاری های آن با مناطق عقب مانده همجوار در منطقه خاورمیانه.

اسرائیل تنها یکی از اشکال نمونه وار تظاهر اجتماعی سیاسی کارکرد «سوژه خودکار» است. مثلاً چرا شرکت بوش آلمان، با وجود اوضاع اختناق و سرکوب در ایران و ادعاهای دولت آلمان به طرفداری از حقوق بشر، هزاران دوربین مداربسته تشخیص چهره را به آوندها می فروشد که زنان بی حجاب را شناسایی کنند.

یا اینکه چرا ترکیه با ساختن سد آتاتورک بر روی فرات، سد داپ بر روی دجله و سد در حال ساختن ایلسیو بر روی ارس تمام ساختار اکوسیستم عراق، سوریه و ایران را در هم پاشیده و بخشی از زمینهای آنها را به کویر بدل کرده است و در آینده با راه اندازی سه سد دیگر بر روی ارس آن را کاملاً خشک خواهد کرد و تمام اکوسیستم آن منطقه در معرض خطر نابودیست. اهالی کشورهای همسایه ترکیه با تنفر ترکیه را به چشم یک دشمن می بینند. که بی سرو صدا یک "جنگ ناعادلانه" را علیه آنها بر راه انداخته است و شرایط زیست آنها را در خطر نابودی قرار داده است. و چرایی های بسیار دیگری از این نوع؟

پاسخ معمول و همیشگی به این چرایی ها و چرایی های بسیاری از این نوع اینست که منافع شان ایجاب می کند و بنا به دستور آن رفتار میکنند. به وضوح روشن است که شرکت بوش آلمان دشمن مردم ایران نیست، و بویژه ترکیه قصد دشمنی با همسایگان خود ندارد. سرمایه گذاران ترکیه با کمک دولت شان به انگیزه سرمایه گذاری در بخش کشاورزی مناطق شرق و جنوب این کشور و با نیت "خیر" برای ایجاد اشتغال و رونق بخشهای دیگر اقتصاد، تحت تاثیر نیروی جاذبه سود دهی بطور معمول در همه جا سرمایه گذاری میکنند و باید بکنند. با گفتن ضمیر سوم شخص منافع (شان) طبیعی است که برای ما تصویری از آدم ها، مدیران و سهامداران دارای آگاهی، احساس، اخلاق، بوجود می آید که تابع فرمان منافع خودشان هستند. اما سوژه آگاه و با اراده یعنی شخص نمیتواند خودکار باشد. از اینرو خود عنوان این نوشتار "سوژه خودکار" سؤال برانگیز است.

لازم به گفتن است که ادامه این گفتار نیاز به شکیبایی و علاقه دارد زیرا در ابتدا ممکن است چنین به نظر آید که خارج از موضوع تنش های حاد سیاسی روز است، و شاید با اصول ایدئولوژیک سیاسی رایج و نگرش ساده انگارانه به نمود مبارزات سیاسی روزمره و همچنین لفاظی های بی مایه و پیش داوری های عامیانه مد شدهی ضد مارکسی طیف متنوعی از راست ها سازگاری نداشته باشد. این نوشتار فی نفسه گفتمانی سیاسی نیست و به ظاهر دور از متن جنبش زن زندگی آزادی است و در ابتدا بیش از آنکه سیاسی باشد در حوزه نقد اقتصاد سیاسی است. اما در عصر از مدتها پیش جهانی شدهی سرمایه داری و گستره شعاع نفوذ و دخالت آن در تمام گوشه و کنار جهان و رودر روی منافع خودی دولتهای سرمایه داری و پیش سرمایه داری، هیچ گفتمان و نقد اقتصاد سیاسی نمی تواند بی طرف و غیرسیاسی باشد.

بنابراین نقد سیاست را پیش از هر چیز باید از نقد اقتصاد سیاسی "سوژه خودکار" آغاز کرد. از آنجا که "سوژه خودکار" (**Automatische Subject**) دارای مشروعیت خودبخودی تاریخی است اعتراضات اجتماعی سیاسی نهان و آشکار به اشکال گوناگون و با نامهای مختلف (مانند مبارزه علیه آلودگی محیط زیست، یا علیه رشد لجام گسیخته ی همراه با تورم) در واقع اعتراضات ناخودآگاه علیه

خود فرمانی و قدر قدرتی " سوژه خودکار" و فنتیشیسم (بت وارگی) آنست. از آنجا که سوژه خودکار (سرمایه) خود فرمان و قدر قدرت است به هیچ تعصب ایدئولوژیک، و خشم سیاسی توجه نمی‌کند. این نوشتار داستان معما گونه‌ی پارادوکس آن است. مقوله سوژه خودکار برای خرد سالم عجیب و غریب است. زیرا بطور معمول سوژه (کننده) خودآگاه و خودمختار است، درست مخالف خودکار بودن. از مفهوم سوژه، بطور معمول انسانی تصور میشود که دارای آگاهی، احساس، اخلاق، و غیره است. سوژه ای که خودکار باشد نمی تواند خودآگاهی، احساس، ایدئولوژی و اراده داشته باشد. و پارادوکس آن درست در تناقض دو قطب این اصطلاح است. زیرا سوژه، منطقی نمی تواند خودکار باشد. سوژه اگر فرد یا گروهی از افراد باشد، با آگاهی و اراده رفتار میکند نه خودکار و اگر "شی" باشد فاقد خودآگاهی است.

این نوشتار ممکن است در ظاهر خیلی دور و بیگانه با اوضاع و احوال جنبش انقلابی امروزه ایران جلوه کند. اما از آنجا که اپوزیسیون انقلابی ایران خیلی چشم‌داشت به حمایت کشورهای مدافع حقوق بشر داشته است (که اینک این چشم‌داشت سرخورده و کاهش یافته) باید بجای خشم نسبت به رفتار "غیر اصولی" و پیمان شکنی نسبت به حقوق بشر و گفتن اینکه منافعشان اجازه نمیده، از سطح نگرش صرفاً سیاسی خارج شویم و از بن مایه مقولات انتزاعی تر نقد اقتصاد سیاسی شروع کنیم تا به سطح خود سیاست برسیم، و از موضع سوژه خودکار پاسخ این چرایی ها را بیابیم.

واضع تئوری "سوژه خودکار" کارل مارکس است که در کاپیتال و گروندریسه مفصل آن را شرح داده است. او در واقع با تئوری سوژه خودکار نظریه خود درباره نقش بیگانگی و ضدیت پرولتاریا با سرمایه را نفی کرد، و پرولتار را هم همچون ارگان اصلی جدایی ناپذیر سرمایه، نه همچون جزء بیگانه با آن، در مرکز منطق اقتصاد سیاسی قرار داد، (از اینرو مارکس در کاپیتال و گروندریسه دیگر سخنی از دیکتاتوری پرولتاریا به میان نمی آورد، در هر حال این موضوع مربوط به یک گفتن دیگر است.)

سوژه خودکار نام دیگر روند ارزش افزایی سرمایه است که مارکس آن را در کاپیتال با یک فرمول ساده نشان می دهد: **G-W-G'** (پول-کالا-پول بیشتر) پول با کالا- (یعنی با نیروی کار، همچون کالا، و مواد خام) ترکیب میشود و در پایان روند تولید پول بیشتری بجا می ماند. بنابراین سرمایه باید بار آور باشد، باید بتواند پول بیشتری بزاید و تخم طلائی بگذارد، در غیر اینصورت مقوله سرمایه و سرمایه گذاری یک مقوله توخالی بیش نیست. سرمایه گذاری یعنی (پول در ابتدا گذارده شده همچون مقداری ارزش) اگر بار آور نباشد بنا به قانون تنازع بقای خودش محکوم به نابودی است. جوهر پول ارزشی است که در آن نهفته است. و این ارزش نهفته در پول، کار مجرد است، کار مجرد مخرج مشترک تمام رشته کارهایی است که از اول تا آخر در تولید کالا شرکت دارند. و از آنجا که حاصل کار شمار بسیار زیادی از شرکت کنندگان گمنام زنجیره صنایع مختلف است که انرژی عصبی و عضلانی خود را به تولید کالا انتقال میدهند و از آنجا که انرژی نه دیدنی، نه بو دارو نه ملموس است، "چیزی" است انتزاعی (مجرد) که ارزش نام دارد و در کالبد کالاها همچون روح آنها مخفی شده است و تنها حضور خود را با قیمتها، که بیان پولی ارزش اند، هویدا میکند. «کالا را هر چه این رو آن رو کنید هرگز (ارزش) آن را نخواهید دید» (مارکس). ارزش مانند سراب است با این تفاوت که به سراب هرچه نزدیک شویم نشانی از مادیت آن را احساس نمی‌کنیم در حالیکه ارزش در کالا عینیت می یابد، از اینرو ارزش یک انتزاع عینیت یافته در کالا است، به زبان دیگر یک متافیزیک واقعی (real metaphysik) است (یعنی چیزی که نا محسوس، اما در همان حال عینیت یافته است). « یک

ارزش مصرف به عبارت دیگر یک مال بنابر [آنچه که گذشت] فقط از این جهت دارای ارزش است که یک مقدار کار مجرد در آن تجسم یافته یا مادیت پیدا کرده است» (ک ف ۱/۸۰ آ ۱۵۳/۱) «پس صفت اسرارآمیز شکل کالا فقط در این کیفیت است که شکل مزبور خصلت اجتماعی کار بشر را در نظر انسان به شکل صفات مادی محصولات کار و خواص اجتماعی ذاتی خود این اشیا منعکس میکند و بهمین جهت نیز رابطه اجتماعی تولیدکنندگان را با مجموع کار بصورت یک رابطه اجتماعی ای که خارج از ایشان و بین خود اشیا وجود دارد نمایش می دهد. با این چشم بندی است که محصولات کار بدل به کالا می شوند و در عین محسوس بودن غیر ملموس می شوند یعنی به صورت اشیا اجتماعی درمی آیند. [...] تنها رابطه اجتماعی مشخص خود انسان هاست که در این مورد به شکل وهم آمیز رابطه بین اشیا جلوه میکند. برای یافتن نظیر این مورد باید در مناطق مه آلود جهان مذهبی به پرواز درآییم، آنجا چنین بنظر می آید که محصولات مغز انسانی زندگی خاص یافته همچون چهره های مستقلی بین خود و انسان در رابطه قرار گرفته اند. در جهان کالا نیز حاصل دسترنج انسان چنین جلوه میکند. این همان چیزی است که من فتیشیسم نامیده ام. صفتی که تا محصولات کار بصورت کالا در می آیند به آنها می چسبند و سپس جز جدایی ناپذیر تولید کالایی می شوند.» (ک ف ۱/۰۴ آ ۱۸۵/۱) بنابراین کالاها یعنی اشیا همچون سوژه ها با زبان خاص خود با یکدیگر ارتباط می گیرند و ارزشهای خود را بنام قیمت، با یکدیگر مقایسه می کنند، قیمت بیان پولی ارزش است. « پس اگر افراد محصولات خویش را از لحاظ ارزش در برابر هم قرار میدهند از این جهت نیست که خود اشیا مزبور را همچون روپوشهای مادی برای کارهای همانند انسانی تلقی می کنند. بعکس در حالی که مردم محصولات گوناگون خویش را از لحاظ ارزش در برابر یکدیگر می گذارند عملاً کارهای مختلف خویش را به عنوان کار انسانی در مقابل هم قرار می دهند. آنها خود نمی دانند ولی چنین می کنند. پس وقتی گالیانی میگوید: «ارزش عبارت از رابطه بین اشخاص است.» لازم بود که این عبارت را نیز به آن بیافزاید: رابطه ای که در زیر لفافه اشیا پنهان شده است.» (ک ف ۱/۰۵ آ ۱۸۷/۱) به این ترتیب کالاها که حاوی و حامل ارزش اند، همچون اشیا ی دارای جایگاه و منزلت اجتماعی اند و میانجی روابط واقعی اجتماعی می گردند. پول به عنوان معادل عام در برابر ارزش تمام کالاها خود یک کالا است، که وسیله ارزش سنجی ارزش تمام کالاها است و همچون یک خدای قدر قدرت بر تمام کالاها فرمان می راند. «همچنان که تفاوت کیفی بین کالاها در پول حل میشود، پول نیز از سوی خود بمثابة تراز قاطع، هر گونه تفاوتی را زایل می کند. اما پول خود کالایی است، خود شیئی است خارجی که میتواند به تملک خصوصی هر کس در آید، به این نحو نیروی اجتماعی به نیروی خصوصی و انفرادی اشخاص بدل می شود.» (ک ف ۱/۱۴۹ آ ۱۴۶/۱) ۲. اشکال پول هم دارای دگرپرسی تاریخی خود هستند از فلزهای گرانبها تا پول کاغذی و امروزه فقط شماره های دیجیتالی.

بنابراین معمای پول فتیشی (بت وارگی) چیز دیگری جز معمای کالا فتیشی نیست. به این ترتیب کار مجرد، ارزش، کالا، فتیشیسم همگی مقولات خانواده "سوژه خودکار" اند. ژن اصلی نسل این خانواده "ارزش" نامیده میشود که باید خود را پی در پی هر بار با انرژی بیشتری بازتولید و تجدید حیات کند. عامل ذی شعور این دوران سرمایه دار است. « شخصیت او یا بهتر بگوییم جیب او مبدا حرکت و نقطه رجعت پول است، محتوای عینی این دوران یعنی ارزش افزایی. ارزش، هدف ذهنی اوست و تا هنگامی که یگانه جهت محرکه معاملات او فقط تملک روز افزون ثروت مجرد است، وی همچون سرمایه دار عمل میکند که سرمایه شخصیت یافته و دارای اراده و شعور است. پس هرگز نباید ارزش مصرف (سودمندی) را هدف مسقیم سرمایه داران تلقی نمود و نیز هدف مزبور عبارت از نفع

واحد و منفرد نیست، بلکه تنها حرکت بی وقفه ی نفع، هدف است. (تاکیدها از من) [...] در دوران پ-ک-پ کالا و پول هر دو فقط مانند صورت های وجودی مختلف ارزش عمل می کنند که پول صورت عام و کالا صورت ویژه آن است، یا به عبارتی فقط صورت وجودی پوشیده آنست. ارزش همواره از شکلی به شکل دیگر می گذرد بدون آنکه خویشتن را طی این حرکت گم کند و بدین طریق به سوژه خودکار مبدل میشود. (تاکید از من) اکنون اگر صورتهای پدیده ای خاصی که ارزش ارزش افزا در جریان زندگی خود پی در پی بدست می آورد تثبیت گردد آنگاه این نکات روشن میشوند: سرمایه پول است، سرمایه کالا است. اما اینجا در واقع ارزش، سوژه ی پروسه ای قرار میگیرد، که در درون آن با تبدیل مستمر اشکال پول و کالا مقدار خود ارزش تغییر میکند، همچون اضافه ارزش از خودش به مثابه ارزش بدوی جدا میشود و خود بخود ارزش افزا می شود، زیرا حرکتی که به وسیله آن ارزش اضافه ارزش کسب می کند حرکت خود ارزش و خود ارزش افزایی خود اوست و بنابراین خود-ارزش زایی است. وی این خاصیت سحرآمیز ارزش آفرینی را از آنجا بدست آورده که وی بچه میکند و یا لااقل تخم طلائی می گذارد. چنین است که ارزش، ارزش خودتاز و پول پیش تازمی شود و از اینرو سرمایه میشود. ارزش از دوران بیرون می آید و از نو به آنجا برمیگردد، خود را در آنجا نگه می دارد و در میان آن چند برابر میشود، با مقدار بزرگتر از آنجا برمی گردد. و دایم این جریان را از سر می گیرد. پ-پ، یعنی پولی که پول می زاید. « (ک ف ۱۶۸/ ۱۶۱) این است پارادوکس سوژه خودکار: از یک سو سوژه ای (بیشعور و بی احساس) یعنی ارزشی است که خود را تکثیر میکند و از سوی دیگر خودکار است (مکانیسم چیز خودکاری مانند روبات یا هوش مصنوعی به تنهایی ارزش تولید نمی کند ارزش زمانی تولید می شود که در تولید در کنار تجهیزات، کار زنده، کار مجرد، هم شرکت داشته باشد. (نگاه. کاپیتال عوامل دوگانه کالا). روند آن، روندی است بی انتها، پایان آن آغاز آنست. پیوسته از سرمایه تجاری به سرمایه مالی. در شکل سرمایه تجاری کالاها با مقایسه قیمتهای خود (که بیان پولی آنهاست) با هم سخن می گویند و رابطه اجتماعی ایجاد می کنند و به صورت یک رابطه فتیشی جای رابطه اجتماعی واقعی را می گیرند. در حوزه ی سرمایه مالی رابطه پول با پول شکل خالص و عریان ارزش، سومین شکل خودکار بودن آنست. «سرمایه همچون کیفیت یک شیء ای که خودبخود به خویشتن باز می گردد [...] از اینرو این فتیش خودبخودی در سرمایه ی حامل بهره آشکار حک و برجسته شده است. آن ارزش ارزش آفرین، پول پول زای تکثیر شونده است و به این شکل دیگر هیچ جای زخمی از منشأ خود را ندارد. مناسبات اجتماعی به مناسبات یک شیء، به پول برای خود تکامل یافته است [...] این کیفیت پولی است که ارزش می آفریند، آنگونه که درخت گلابی حامل گلابی است.» (کاپیتال ۱، آلمانی، ۴۰۸) برای دانستن این اعجاب فتیش گونه که علم اقتصاد نئوکلاسیک با آن بیگانه است، فقط کافایت به سخن رئیس سابق دوچ بانک گوش کنیم: «چه خوششان بیاد یا نیاید، موضوع همیشه و همه جا فقط اینست که از پول پول بیشتری بوجود آید.» (اشپیگل 52/2011 به نقل از Claus Peter Ortlieb). این گفته به خوبی نشان می دهد که سوژه خودکار پایبند هیچ اصل اخلاقی، مذهبی، سیاسی ایدئولوژیک نیست و اساسا روانشناسی ندارد و از آنجا که « کالا و پول خودشان به تنهایی به بازار نمی روند.» (مارکس) سرمایه دار کارگزار و نگهبان آنهاست، او سرمایه شخصیت یافته است، شخصیت ماسک دار سرمایه است. (Character maske) (مارکس). اراده او اراده سرمایه است همانگونه که کارگر کار "مجرد شخصیت یافته" است. آدرنو میگوید که «در متد تحلیل مارکس خلاف هگل هیچ توسلی به روانشناسی و بنابراین اخلاق گرایی وجود ندارد.» (آدرنو، سمینار، ص ۵۰۹) مارکس شیوه تولید سرمایه داری یا دگرپرسی آن را (برخلاف

تفسیرات پوپولیستی) به استراتژی آگاهانه فرد یا گروهی از افراد یا به یک نهاد مربوط به طبقات حاکم ارجاع نمی‌دهد. صاحبان سرمایه قربانیان بی‌گناه نیستند، آنها فقط وظایف گریزناپذیر خود را انجام می‌دهند. آنها یا باید دست از کارگزاری سرمایه بکشند یا به نگرانی یک ساختاری که از تضادهای درونی جامعه به حرکت در می‌آید و نطفه آن ارزش است بپردازند. ممکن است که تصور شود که این سوژه واقعی خود انسان است که شکل مقولات اجتماعی را می‌گیرد. این تصور و نگرش اساساً در مورد جوامع پیش‌سرمایه‌داری و یا جوامع در حال گذار به سرمایه‌داری صدق می‌کند. در آنجاها سوژه خود انسان خود آگاه است که خودکار هم نیست. تئوری مارکسی‌بعکس بر این نظر است که در شیوه تولید کالایی سوژه حقیقی کالا است و انسان فقط مجری منطق ارزش افزایی آن است. کارگر همچون کار مجرد شخصیت یافته اندام اصلی و جدایی‌ناپذیر روند ارزش افزایی سرمایه است. بنابراین به تصور مارکسیسم سنتی گویی می‌تواند سرمایه‌داری نباشد اما روند ارزش افزایی با وجود کار زنده (کارگر) ادامه یابد. این مانند آنست که تصور شود قلب انسان یا هر موجود زنده دیگر بعد از مرگ او همچنان به کار خود ادامه دهد. برآستی این شدنی است اما نام مستعار آن سرمایه‌داری دولتی است. از اینرو می‌توان گفت که کارگر و سرمایه‌دار هر دو مخلوق سرمایه‌داری اند نه خالق آن. از اینرو تحلیل شخصیت سرمایه‌دار مسئله‌ای روانشناسانه نیست بلکه تحلیلی است در چارچوب نقد اقتصاد سیاسی مارکسی، بنابراین، با چشم‌پوشی از اخلاق خصوصی و سطح دانش و فرهنگ او بخاطر آنکه سرمایه‌دار است، خلاف نگرش مارکسیست‌های سنتی، انسان بد ذاتی نیست بعکس میتواند انسان مهربان و در تئوری هوادار حقوق بشر هم باشد اما در عمل او نقش نگهبان کارکرد ارزش افزایی سوژه خودکار را به عهده دارد.

سوژه خودکار هیچ مانعی را در سر راه ارزش افزایی خود تحمل نمی‌کند. برای سوژه خودکار ارزش مصرف (سودمندی) کالا اهمیت ندارد، آن برای مصرف شخصی خودش تولید نمی‌کند. بی‌تفاوت است که چه تولید می‌شود، کفش، لباس، موادغذایی، دستمال توالت و یا سلاح‌های جنگی و کشتار جمعی، مهم تنها خود ارزش است.

نقش کارکرد دولت در نظام تولید کالایی فراهم کردن شرایط مناسب اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی برای کارکرد سوژه خودکار و رفع موانع بر سر راه آنست. بنابراین، این نمونه وار است که چرا اتحادیه اروپا از پذیرفتن خواست مصرانه اپوزیسیون خارج از کشور ایران برای به رسمیت شناختن سپاه تروریستی پاسداران ایران همچون یک سپاه نمونه وار تروریستی خودداری می‌کند.

اینکه دولت اسرائیل بی‌اعتناء به تمام قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل با سرسختی به گسترش شهرک نشین‌ها ادامه می‌دهد وحتا قانون مصوبه دولت آرئیل شارون معروف به قانون قطع تماس ۲۰۰۵ را، که بر طبق آن ۲۱ شهرک نشین تخلیه شدند و ارتش از آنجا خارج شد، لغو کرده است و به شهرک نشین‌ها اجازه بازگشت داده شده ناشی از باور راسخ دولت اسرائیل و وفاداری فتنش‌گونه آن به فرامین تورات درباره سرزمین موعود نیست بلکه اجبار گریزناپذیر «دست‌نایب‌دای» سوژه خودکار است.

اینکه دولت ترکیه بدون کمترین توجه و همدردی با ساکنان کشورهای همسایه تحت تاثیر نیروی جاذبه سود دهی بسیار کلان اقدام به پروژه عظیم سد سازی در سراسر کشور می‌کند ناشی از دشمنی سوگند خورده آن نیست. آن دولت به مثابه خادم بی‌اراده مکانیسم ارزش افزایی سوژه خودکار فقط به وظایف بایسته خود عمل می‌کند. یا مدیران شرکت بوش، در یک کشور سرمایه‌داری پیشرفته با سطح فرهنگی بالا، دوربینهای تشخیص چهره را به یک دولت بربر انسان ستیز می‌فروشند که زنها را بتواند به

راحتی سرکوب کند، ناشی از خباثت مدیران جنتمن شرکت بوش نیست. آنها زیر فرمان قدرت جادویی نیروی ناپیدای ارزش افزایی آن سرمایه اند که فاقد احساس و شخصیت است. هر سوژ آگاه و باشعوری که کارگزار "سازوکار سوژه ناآگاه و بیشعور خودکار" شود تا زمانی که در خدمت آنست ناگزیر است که از فرامین آن اطاعت کند. این فقط تحلیل پارادوکس (معما گونگی) سوژه خودکار است و اینکه سوژ آگاه کارگزار آنست، ربطی به این ندارد که سوژ " آگاه " با کمال میل خواهان خدمتگزاری آنست، در اینجا بحث بر سر این است، که در مبارزات آزادی خواهانه اجتماعی سیاسی ما با مخاطبان بی اختیار سوژه خودکار روبرو هستیم و از آنها چشم داشتی فرای تعهدات گریزناپذیر شان نمی توان داشت. سوژه خودکار روند بی وقفه و بی گسست ارزش افزایی سرمایه است. هر مانعی که در سر راه آن قرار گیرد باید از میان برداشته شود. تمام اجزای آن اجزای کلیت یک مکانیسم واحدند: سرمایه دار، نیروی کار زنده و کارمرده (تجهیزات). در نبود هر یک از آنها سوژه خودکار دیگر نه سوژه است نه خودکار. از این رو نیروی کار زنده که مولد کار مجرد است ارگان مهم پیکر آنست. کار مجرد جوهر ارزش افزایی سرمایه است.

و اما پارادوکس اعجاب انگیز سرمایه در رفتار و ارونه خلاف هدف یعنی خلاف جهت ارزش افزایی آن است. زیرا موانع واقعی خارجی که وی از آن اجتناب می کند، او خود در روند ارزش افزایی خود آنها را بوجود می آورد. سوژه خودکار در تکاپوی دائم ارزش افزایی ارزش است اما همراه آن همچون عوارض جانبی تضادهای روند ارزش افزایی را هم تولید و بازتولید می کند.

روند متضاد (سرمایه) ۳

Der prozessierende Widerspruch

مارکس میگوید: " سرمایه خود روند متضادی است که کوشش می کند زمان کار را به کمترین زمان ممکن کاهش دهد، در حالی که از یک سوی زمان کار را همچون تنها معیار و منبع ثروت تعیین میکند [...] از سوی دیگر تمام امکانات علمی و طبیعی را همچون ترکیب اجتماعی و مرادده ی اجتماعی به حرکت در می آورد که خلق ثروت را از زمان کار مصرف شده برای تولید آن (نسبی) مستقل کند، از سوی دیگر می خواهد نیروهای اجتماعی این چنین عظیم خلق شده را با زمان کار بسنجد، و می خواهد آن را در محدوده هایی نگه دارد که ارزش تاکنون خلق شده را همچون ارزش حفظ کند. (گروندریسه آلمانی/ 593) برای فهم دقیق این پروسه ی متضاد یعنی منطق وارونه ی ارزش افزایی سرمایه لازم است نخست فهم روشنی از تمایز میان ثروت مادی محسوس داشت، که در زندگی روزمره بصورت اشیای گوناگون مانند ۲۰۰ عدد میز، ۳۰۰ عدد کفش، ۲۰۰ هکتار زمین یا ۳۰ عدد بمب خوشه ای جلوه میکند، از سوی دیگر این ثروت مادی حامل " ثروت ارزشی " است که با کار مجرد انسانها تولید شده و در ثروت مادی حامل آن نامحسوس نهفته است، ارزش ناشی از مخرج مشترک انرژی جمعی کار مجرد انسانی است (که دیدنی و لمس شدنی نیست) و تنها با پول حضور خود را آشکار می کند. از اینرو کار مجرد جوهر پروسه ارزش افزایی و آب حیات سرمایه (سوژه خودکار) است، تنها معیار اندازه گیری ارزش زمان کار است. یک ساعت کار یک ساعت صرف انرژی جمعی است که یک ساعت ارزش تولید می کند، و بی تفاوت است که در این یک ساعت چه چیز تولید می شود. پول که در قیمت کالاها جلوه می کند نماینده ارزش و زمان کار است، مثلاً ۱۰۰ یورو نماینده ارزش کار ۱۰ ساعت کار انسان هایی است که در جسم مادی کالاهای معینی مثلاً ۱۰ متر پارچه، ۱۰ عدد تی شرت، و غیره که ارزش کار نهفته در آنها را نشان می دهد. ثروت مادی تنها

برای مصرف کنندگان آن کالاها اهمیت دارد، برای کارگزاران سوژه خودکار (سرمایه داران) اهمیت اساسی نه ثروت مادی بلکه ثروت ارزشی است، برای آنها بی اهمیت است که دستمال توالت، کامپیوتر یا خودرو تولید شود مهم آنست که هر دور ارزش افزایی چقدر ارزش جدید تولید می‌کند. با پیشرفت فناوری های علمی و بکارگیری آنها در تولید دائم از بخش زنده کار به سود تولید ثروت مادی کاسته می‌شود. " به همان اندازه که صنعت بزرگ پیشرفت می‌کند وابستگی خلق ثروت مادی به زمان کار و میزان کار مصرف شده کمتر می‌شود، یعنی نسبت به قدرت عواملی [مثلا تجهیزات] که در زمان کار وارد تولید میشوند که به نوبه خود مناسبات مستقیمی با زمان کار ندارند بلکه بیشتر وابسته به وضعیت عمومی دانش و فناوری و بکار بردن دانش در تولید دارد.» (گروندریسه آلمانی/ 592/ 1972)

" ممکن است که از این گفته چنین فهمیده شود که کار در جریان تکامل اش پیوسته نقش ناچیزی در تولید پیدا می‌کند و بوسیله نیروی مولد دانش جایگزین میشود. مثلا یورگن هابرماس چنین برداشتی از این گفته دارد او می‌گوید که " مارکس خود به نیروی مولد تکنیک همچون منبع ارزش نظر داشته است. بر اساس تئوری ارزش که کمیت کار بکار گرفته شده عامل تعیین کننده تولید ثروت است، [بنابراین] این عامل در برابر فناوری محدود می‌شود." (هابرماس، 1978/256 به نقل از کلاس پتر اورتلیب/ همانجا) اما همانطور که در بالا گفته شد مارکس در صفحات بعد گروندریسه مینویسد " سرمایه یک پروسه متضاد است که از یک سو می خواهد زمان کار را به یک حداقل برساند در حالی که زمان کار را همچون تنها معیار و منبع ثروت تعیین میکند." (همانجا، 593) بنابراین پیوسته با بکار گرفتن فن‌آوری های علمی در تولید در پیشرفت بارآوری تولید قدم به قدم کار زنده از تولید خارج می‌شود. یعنی سرمایه دایم با حذف کار زنده از تولید خود را جوهر زدایی می‌کند و انرژی ارزش افزایی خود را از دست میدهد و خود را ارزش زدایی میکند. " سوژه خودکار (سرمایه) دیر یا زود از پویایی درونی خود خارج می‌شود و به مرزهای مطلق خود برخورد خواهد کرد و تولید ثروت مادی با هدف کوتاه بینانه ارزش افزایی ثروت مجرد ناسازگار می‌شود. این جریان تکامل تاریخی اش تا زمانی که سرمایه موفق شود کاهش زمان تک کالاها را با گسترش کل تولید جبران کند، یعنی رشدی با توان تشدید یافته، این مرزها تغییر می‌کنند.

«اگر به تاریخ آن بنگریم درست تاثیر این جبران سازی بود که پویایی توسعه شدید سرمایه داری را در سده ۱۹ و ۲۰ به پیش راند. [...] با سومین انقلاب صنعتی سرانجام مرکز ثقل بارآوری تولید اجتماعی به سوی کاربرد دانش در تولید جابجا شد، با کاربرد دانش در تولید پیوسته از اهمیت به کار بردن بی واسطه نیروی کار در تولید کاسته می‌شود." (ارزش زدایی بزرگ، ارنست لوف و نوربت ترنکل، ۳۴، ترجمه ا. مقدم)

سرمایه پیوسته برای جبران ارزش زدایی کالاها (یعنی کاهش ثروت ارزشی به موازات افزایش ثروت مادی) باید بر کمیت تولید ثروت مادی (فوق انباشت) بی توجه به نتاج مخرب آن بر محیط زیست و بحرانهای ناشی از ازدیاد تولید بیافزاید.

سوژه خودکار پیوسته با بکارگیری دانش، با راسیونالیزه کردن سازمان تولید و ابداع فن‌آوری‌های بارآور، کار زنده (کارگران) را از روند تولید حذف و زاید می‌کند.

سرمایه داری با حذف کار زنده از تولید جوهر خود را از دست می‌دهد و خود را ارزش زدایی میکند. بنابراین بر خلاف تصور واهی ایدئولوژیک مارکسیسم سنتی این پرولتاریا نیست که سرمایه داری را نفی می‌کند بلکه سرمایه داری خود با حذف پرولتاریا از پروسه تولید خویشتن را به مرزهای نفی هستی

اش نزدیک می‌کند. بدین ترتیب بنابر منطق اجتناب ناپذیر «روند متضاد سرمایه» دیکتاتوری پرولتاریا هم از لحاظ مقولاتی و هم تاریخی یک اصطلاح ایدئولوژیک و اسطوره ای بیش نیست است. دیکتاتوری پرولتاریا با نامهای مختلف در واقع نام ایدئولوژیک دیکتاتور «سوژه خودکار دولتی» است (مانند استالینیسیم در اتحاد شوروی، روسیه کنونی و «جمهوری سوسیالیستی» چین) و همچنین سوژه خودکار دولتی بنام ناسیونال سوسیالیست/ فاشیسم در آلمان / **Heinz Langerhans/ (wikipedia)**

گرچه اراده‌ی تا اندازه‌ای نسبی «آزاد» انسانها تابع اراده‌ی سوژه خودکار است اما این به معنای تسلیم بی‌قید و شرط به اراده او نیست. به منظور جبران سازی کوچک شدن توان ارزش افزایی تولید، سوژه خودکار با افزایش فوق‌انباشت از یکسو بدون نگرانی از ذخایر محدود منابع طبیعی این سیاره دائم بر آتش تنور تولید می‌افزاید و از سوی دیگر بر توان ویرانگر محیط زیست. و در همین حال رابطه اضافه تولید و توزیع و مصرف ثروت در مرزهای ملی و جهانی مانند افسانه تانталوس است که محکوم شده بود در آب بایستد در حالی که درخت میوه‌ای با شاخه‌های کوتاه بالای سر او قرار داشت، هرگاه که می‌خواست از میوه آن بخورد شاخه‌ها می‌رفتند بالا و خارج از دسترس و هرگاه که می‌خواست آب بنوشد آب میرفت پایین. (نگاه به اشپیگل ۲۰۲۳/۱۲/۳۰ آیا واقعا مارکس حق داشت) **(Hatte Marx doch recht gehabt)** برای سوژه خودکار نه تنها بی تفاوت است که چگونه نمونه وار زنان بی حجاب در محاصره کفتارهای وحشی (**Hyänen, hyenas**) تکه پاره می‌شوند بلکه برای آنکه چرخه‌ی ارزش افزایی او از دور نایستد برای شناسایی چهره زنان بی حجاب دوربینهای ویژه شناسایی چهره هم در اختیار این گله‌ی کفتارهای ج.ا. می‌گذارد. سرمایه سوژه ای است بی اختیار که مانند یک ربات بزرگ اجتماعی بنابر برنامه از پیش داده شده حرکت میکند و فارغ از انتقاد اخلاقی حقوق بشر سرگرم ارزش افزایی است، نگاه کنید به همکاری‌های شرکتهای بزرگ آلمانی مانند بایر، دایملر و غیره با فاشیستهای ناسیونال سوسیالیسم آلمان. و یا دوستی صمیمانه خانم ناچر با ژنرال پینوشه قاتل سالوادور آلنده، رئیس جمهور منتخب شیلی. اما سرمایه دار همچون نگهبان با شعور سوژه خودکار در عصر کنونی گاه خود را ناچار می‌بیند برای اجتناب از رو در روی از انتقاد افکار مترقی عمومی و پرهیز از آسیب به حیثیت کسب و کار سرمایه دارانه با افکار عمومی اکثریت همراه باشد مثلا شرکتهای هانتسمن، کاترپیلار، شرکتهای سازنده جرثقیل و غیره زیر فشار سازمان «اتحاد علیه ایران هسته‌ای» از فروش محصولات خود به ج.ا. به توصیه‌های این سازمان نام برده خودداری کردند. (نگاه به شرح مفصل سعید سلامی: تاریخ ما را نمی‌بخشد، ایران امروز، ۲۲ نوامبر ۲۰۲۳)

سرمایه داری مصالح و منافع خود را به خوبی می‌شناسد و از زمان دوران ماجراجویی‌های پرخرج و بی حاصل خود مانند جنگ ویتنام و افغانستان تجربه‌های تلخی دارد و به خاطر خواست بخشی از اپوزیسیون ایران هیچ تعارف و تعهد اجرایی برای نشان دادن وفاداری خود به حقوق بشر ندارد. (نگاه به مقاله سعید سلامی همانجا)

ابراز وفاداری آمریکا و اروپا و تصمیم راسخانه به حمایت از اسرائیل بدون کمترین انتقاد به سیاست آپارتاید آن نشان‌دهنده پیوندهای خانوادگی سرمایه‌های آمریکایی اروپایی با سرمایه‌های اسرائیلی است.

اما نباید این ج.ا. را با نمایندگی سوژه خودکار اشتباه گرفت، برای سوژه خودکار بیش از هر چیز اراده ارزش افزایی ارزش اهمیت دارد و منافع شخصی تابع آنست، سوژه خودکار انقلابی بوده در شیوه تولید، فناوری و دانش و شیوه زندگی. بعکس ج.ا. سوژه ای است سرمایه ستیز دشمن انباشت سرمایه

و مخرب ارزش افزایی، نه خودکار بلکه آگاه، آگاه به منافع قدرت شخصی و طبقاتی خود است و بی تفاوت به منافع ملی، این اژدهایی است که علیرغم اسناد و مدارک و برخلاف تصورات رایج مردم پسند، نه ناشی از یک توطئه دشمنان خارجی بلکه زاده توده میلیونی سال ۵۷ ایران^۴ حاصل تمام این گفتارها آنست که بخاطر ناروشن بودن افق جنبش انقلابی زن زندگی آزادی و از سر ناچاری چشم داشت و دست به دامن غرب شدن انتظاری خارج از محدوده های ارزش افزایی سوژه خودکار و یک آگاهی کاذب سراب گونه یعنی ایدئولوژیک است که جز سرخوردگی چیز دیگری به همراه ندارد، اما از سوی دیگر درماندگی ج.ا. در ورطه ی مجموع بحرانهای زیست بومی، اجتماعی و اقتصادی به تنهایی و آشکارا می تواند نشانی از آغاز پایان آن باشد. پیشرفت بحران محیط زیست و احتمال سقوط اقتصادی (تورم مهار گسیخته ی ساعتی، فروپاشی ساختار اقتصادی، بیکاری عمومی و فقر توده ای.) تمام این بحران ها در کنار و به موازات هم میتواند پیشگویی آخر زمانی حیات این هیولای فاشیست باشد.

این گفته که هر افراط به افراط دیگر گذر می کند، مصداق بارز مراحل تحول تا کنونی این حکومت فاشیستی است. ج.ا. نیز مانند «هر چیز سخت و استوار دود خواهد شد و به هوا خواهد رفت»، و قله آن قله سقوط آنست اما باید هوشیار بود که ترکیب و روند تمام این عوامل بحران زای سقوط مبادا، به گفته خودشان، از ایران زمین سوخته ای بجای بگذارد. تنش هایی که به تازگی بر سر آب در مناطق مختلف آغاز شده یکی از نشانه های نگران کننده بحران روبه روشد محیط زیست است.^۵

ک=کاپیتال، ف=فارسی، آ=آلمانی، ۱=جلد اول

۱. مفهوم انتزاعی ساده ی کار، صرف انرژی انسانی به مفهوم فیزیولوژی است که در اشکال کنکرت (مشخص) بر تمام فعالیت تولید در تمام دوره های تاریخی صدق میکند و مفهومی است فراگیری برای جوامع پیش سرمایه داری. اما کار به مفهوم کار مجرد، مختص و فراگیر جامعه تولید کالایی (سرمایه داری) به معیار واقعی تولید تبدیل میشود.

۲. ای فلز پر بها، ای جادوی درخشنده، ای زر

زشت از تو گشته زیبا، تیره گون از تو منور

پست والا، پیر برنا، کذب حق، ناکس دلاور،

چیست گویند ای خدایان! از چه رو این دیو اسفر

کاهنان و زاهدان را راند از معبد به معبر

بالش آرامش بیمار بر باید ز بستر

گه بسازد دین و گاهی دین دهد بر باد یکسر

از جذامی دور سازد زشتی آن رنج 'منکر

دزد را بر مسند اقبال سازد تاج بر سر

بخشد او را شهرت و جاه و جلال و قدرت و فر

و آن عجوز شوم را سازد عروس نیک منظر

دور شو ای دیو معلون! ای پلید تیره گوهر!

شکسپیر Timon of Athens, ترجمه احسان طبری، نقل از کاپیتال ۱/۱۴۹

۳. Processing Contradiction

۴. «آیا انقلاب اسلامی ۵۷ توطئه خارجی بود؟»، ۱. مقدم

۵. با وجود آنکه بسیاری از کارشناسان بحران آب را از مدت ها پیش یکی از مهمترین بحران های آینده می دانستند، اما خامنه ای بر جهالت و بی خردی خود پای می فشارد و در سخنرانی خرداد ۱۳۹۰ میگوید: «امروزه مسئله بحران آب، بحران آب و هوا، بحران انرژی و بحران گرم شدن زمین به عنوان مسئله بشریت مطرح میشود. اما هیچ کدام از این ها مسایل اصلی بشریت نیست، بیشتر چیزهایی که مشکلات اصلی بشریت است برمی گردد به مسایلی که ارتباط پیدا میکند با معنویت انسان با اخلاق انسان با رفتار اجتماعی انسانها با یک دیگر و یکی از آنها مسئله مرد و زن، جایگاه زن، مسئله زن و شأن زن در جامعه است. که این حقیقتا یک بحران است»